



مصائب حلاج، فرقه حلاجیه*

لویی ماسینیون

گزارش احمد سمیعی (گیلانی)

I. مصائب حلاج (حسین بن منصور) که در ۲۴ ذی‌قعدة سال ۳۰۹ در بغداد با شکنجه به قتل رسید.

«شهادت» حلاج، «مصلوب راه حق»، رویدادی است که شاعران عارف‌مشرّب مسلمان، از ابو سعید ابی‌الخیر گرفته تا حافظ، مکرّر در مکرّر آن را گزارش کرده‌اند. شاعر بزرگ ایرانی، عطار، نیز دو روایت زنده، با زیبایی هر چه هیجان‌انگیزتر، از این مرگ و نمایش تراژیک آن به جا نهاده است. این آثار دارای شالوده تاریخی‌اند. شهادت حلاج به واقع روی داده است و مدارکی از آن در دست داریم:

۱. تحریر نیم‌رسمی محاکمه و جریان محکومیت و متن رسمی حکم قاضی که در یادداشت‌های منشی دادگاه ثبت و، پس از سه بار تلخیص، آن‌هم بس نادرست، در کتب تاریخی به قلم ابن سنان [۴۶۶-۴۲۳] سپس ابن مسکویه [وفات: ۴۲۱] در حدود سال ۹۸۲ م، که به فرمان خلافت نوشته شده‌اند، (شصت سال پس از محاکمه) انتشار یافته است.

* این مقاله در مجموعه مقالات ماسینیون به مشخصات زیر مندرج است:

“La Passion d’ al-Halladj et l’ordre des Halladjyyah” (1909), *Opera Minora*, vol. I, pp. 9-17.

این تحریر، هرگاه با اظهارات ابن عیاش [۷۷۲-۸۵۳]، قاضی علی‌البدل، مقابله شود، کیفیت جانب‌دارانه بازپرسی و نامشروع بودن جریان دادرسی نهائی را نمودار می‌سازد.

۲. شهادت‌های کسانی که در اجرای حکم حاضر بودند و در دو مجموعه، یکی بی‌نام و دیگری از ابن باکویه (حدود سال ۱۰۰۰)، گرد آمده است. در پرتو این دو مجموعه، سرانجام، رسالت حلاج و مبانی مواعظ و ارشاد او بر ما روشن می‌گردد و به ما امکان می‌دهد آنچه را بر سر این سنی مذهب شکنجه‌دیده به دست مسلمانان هم‌مذهب او آمده با دقت تمام بازسازیم.

از مدارک یادشده، تنها اولی، آن هم به صورت پاره‌هایی، بدون مطالعه انتقادی، چاپ شده است. آن دو تای دیگر چاپ نشده مانده‌اند.

از این مدارک^۱، و از متون پرشماری که بیشتر آنها چاپ نشده، برگرفته از آثار بیش از صد مؤلف (۱۲۰ عرب، ۵۰ ایرانی، ۳ ترک، ۲ سریانی، ۳۵ غربی) می‌توان نتیجه‌ای گرفت و اهمیت تاریخی و ادبی به‌راستی خارق‌العاده‌ای را روشن ساخت که امر قضائی به ظاهر کم‌اهمیتی کسب کرده است.

اسلام با کتابی آسمانی، قرآن، زنده است که متن آن را پیامبر، طی رسالت دنیوی خود، املا و احکام آن را [در احادیث] تفسیر کرده است و، بنابراین، زندگی هر مسلمان دینداری باید از زندگی محمد الگو گیرد و از این روست که حدیث بسط و پرورش یافته است.

با رحلت پیامبر، نخستین مسئله و معضل دینی باعث تفرقه مؤمنان گشت و آن اینکه چه کسی، برای حفظ و استمرار سرمشق او و عمل به عنوان امام در عرصه عام به پیروی از پیامبر، جانشین وی خواهد شد تا امت مسلمان را در راه درست باقی نگه دارد؟ این مسئله به جدائی شیعیان منجر شد که در درجه اول تقدیس «اهل القریه» یعنی خاندان پیامبر را منظور نظر داشتند - خاندانی که، بر اثر اقدام خاصانه و قاهرانه امویان و سپس ترند استتاری ماهرانه عباسیان، از خلافت طرد گشته بود.

(۱) انتشار مجموع این مدارک اعلام شده است. (Ann. des Hautes Etudes, 1908, p. 73) →

مسئله دینی دیگری در جماعت مسلمانان، که از نظر اختیار پیشوا تجزیه شده بود، پیش آمد و آن مشکل چگونگی به عمل درآوردن تقلید امت بود از محمد (و دیگر پیامبران). آیا هر مؤمنی، بالانفراد می‌توانست از او تقلید کند و، هرگاه همچون محمد مکاشفات و مواجیدی می‌داشت، تکلیفش چه می‌بود؟ قانون دنیوی و ناسوتی خلیفه از حل این مسئله عاجز بود. این قانون به صبر حکم می‌کرد چون، در آن، عرض عقاید (تشهد) برای رستگاری لازم و کافی شمرده می‌شود و، با آن، انابه به ندامت و ادای مناسک شرع فروکاسته می‌شود.

منشأ تصوّف، هرگاه آن را تنها به سرشت اسلامی اش و بی‌دخالیت دادن مفاهیمی بیگانه که بعداً در آن نشانده شدند در نظر گیریم، جز این نبود. تصوّف، رفته رفته طیّ دو قرن اوّل هجری، بر پایه دو مفهوم استوار تجربه دینی شخصی شکل گرفت: یکی ادراک ارزش عملی انابه قلبی؛ دیگری اهتمام به بازجست یقین باطنی و این هر دو در کلمه عربی حق جمع آمده‌اند که ارزش نمادین دارد و حامل سه معناست: «حقیقت» و «دین مطالبه شده» و «خدا» (آن که نفس انسانی به خواست خود او در طلب اوست).

حلاج نخستین کسی بود که علناً این آموزه را، با حرارت فوق‌العاده و همراه با مواجید و کرامات «فوق طبیعی» تعلیم داد. او، اوّل بار در اسلام، فرقه‌ای مذهبی و رسمی با آنچه هم‌ترازوی آمال واقعی وی بود بنا نهاد. فرقه‌ای مختص آنکه «روح خدائی دمیده شده در عیسی بن مریم (مسیح)» با ریاضت در وجود اهل آن نازل گردد. از آن پس، شباهت‌های حلاج و مسیح افزایش یافت؛ بررسی منابع نشان می‌دهد که، در اینجا، سخن از بدل اسلامی مصائب مسیح نیست بلکه سخن از یک امر واقع است موازی آنکه برخی از ایرانیان گرایش دارند آن را با نظریه هندی تناسخ و اینهمانی قایل شدن برای این دو مصلوب توضیح دهند.

زمانه برای دعوت حلاج مساعد بود. پس از رونق اقتصادی قرن اوّل خلافت عباسیان، جنبش اجتماعی و باطنی (غنوسی) اسماعیلی دچار سقّط گشته و برای شکوفائی تصوّف در میان خلق جا باز شده بود همانند آنچه در ایتالیا روی داد زمانی که

جنبش فرقوی با گرایش‌های آلبیگایی* در حاشیه ارشاد فرانسویسکن‌ها به ناکامی کشیده شد.

خاطره تکان‌شدید وجدانی و اخلاقی که شهادت حلاج به بار آورد، پس از گذشت هزار سال، در جهان اسلام زنده مانده است و من در بغداد شاهد آن بوده‌ام. این خاطره، در حقیقت، انگیزه پرسش هیجان‌انگیزی برای مؤمنان است. بزرگ‌ترین متکلمان اسلامی از جمله غزالی [ابوحامد محمد، ۴۵۰-۵۰۵] از حلاج قدیس ساختند. اما راه و روش مشروعیّت‌بخشی اسلامی یعنی اجماع مخالف این نظر است. از قرن‌ها باز، فقهای سختگیر بارها هواداران قدیس بودن حلاج را، با وادار ساختن آنان به روگردانی از این قول، بی‌آنکه توفیقی داشته باشند، تکفیر کردند. نوشته‌های فقهی حاوی «فتاوی» وجود دارد که برای مطالعه سیاق استدلال اسلامی درخور توجه است. سرانجام، مسئله تأثیر آثار شخصی حلاج - رباعیات عرفانی و سخنان حکمت‌آمیز او - در ادبیات عربی مطرح است. دیری نگذشت که ویرایشی از دیوان اشعار او پدید آمد. این ویرایش در مجموعه آثار سلمی (وفات: ۴۱۲) وجود دارد؛ شاعر بزرگ، ابوالعلائی معری [۳۶۳-۴۴۹]، با آن آشنا بوده و از آن گفت‌وگو کرده است؛ متعاقباً نیز، از طریق قصاید ابن الفارض [۵۷۶-۶۳۲]، که سقام عاشقانه آنها، به رغم لطف تصنع‌آمیزشان، ایجاز دل‌انگیز حلاج را به یاد می‌آورد، مایه تحسین مسلمانان عربی زبان گردید.

II. فرقه حلاجیه

یک سال پیش، در آخر پاییز، برای اجرای مأموریت باستان‌شناسی عازم بغداد بودم و آخرین بار بود که با استاد فقیدم، هارثویگ درنبرگ^۲، به صحبت می‌نشستم و از موضوع

* albigois، منسوب به آلبیگا، نام لاتینی شهر آلبی در جنوب فرانسه. آلبیگائیان اعضای فرقه‌ای مذهبی بودند که در قرن ۱۱ م در آلبی به وجود آمد. آنان پیرو آیین ثنوی مانی و سخت ریاضت‌کش بودند. پاپ اینوکتیوس سوم، بر اثر یا به بهانه کشته شدن نماینده‌اش ظاهراً به دست یکی از آلبیگائیان، در سال ۱۲۰۸ به ضد آنان اعلان جهاد کرد که به جهاد آلبیگایی La croisade des albigeois معروف است. پاپ گرگوریوس نهم، در سال ۱۲۳۳، تفتیش عقاید مراکز آلبیگائیان را سازمان داد. پس از یک قرن تفتیش و ارشاد، آیین این فرقه منسوخ گردید. - مترجم

2) Hartwig DERENBOURG

پایان نامه‌ای که در کار تهیّه آن بودم سخن می‌گفتم - موضوعی که وی خود با علاقه تمام در سالنامه مدرسه درگذشته مطالعات عالی^۳ (۱۹۰۸، ص ۷۳) خبر آن را درج کرد - و آن درباره آموزه و محاکمه و شکنجه حسین بن منصور حلاج بود که در ۲۵ مارس ۹۲۲ [۲۴ ذی‌قعدة ۳۰۹] مصلوب گشت و نامش برای او یادآور نخستین تفسیر کلمه و الحلاجین در زندگینامه خودنوشت اُسامه* (ص ۹۲ متن، ص ۴۴ ترجمه) بود که پس از اندک زمانی مهجور گردید. وی از من پرسید که آیا در جایی دیده‌ام که نام این فرقه در آن زمان، به صورت الحلاجیین، برای مریدان حلاج به کار رفته باشد.

در اینجا، همچنان‌که دلم می‌خواست در حضور آن استاد عرض کنم، باید بگویم اسنادی که طی کارم گرد آورده‌ام چگونه فرض او را تأیید می‌کنند.

در واقع، حلاجیین یا حلاجیه وجود داشتند و حتی آن یکی از فرقه‌های مذهبی رسمی و شاید نخستین انجمن مذهبی بوده است که جهان اسلام با آن آشنا گشت.

مسلم گشتن این نکته بس مهم است. درباره خاستگاه‌های تصوّف فراوان بحث شده است - خواسته‌اند، بی مقدمه و دلیل، خاستگاه‌های تصوّف را برون نظریه‌هایی دالّ بر نفوذ عناصر ایرانی و مسیحی و نوافلاطونی و هندی تعیین کنند. نظریه‌هایی کلی در این باب بی نتیجه به معارضة برخاستند. چنین می‌نماید که هنوز وقت چنین تعمیم‌هایی فرا نرسیده است. برای تعیین دقیق خصلت این باززائی حیات زاهدانه و عارفانه - که می‌دانیم در بیش از هر جای دیگر صورتی چنان متنوع و پر شمار گرفته - به نظر می‌رسد شرط احتیاط آن باشد که ابتدا مشکل‌های باطنی خاص صوفیان بزرگ را، یکی پس از دیگری به تفصیل و جزء به جزء بررسی کنیم، آن هم با نقد بیشتر و پیشرفته‌تر منابع که تقدّم و تأخّر زمانی آنها را به دشواری می‌توان تعیین کرد. من این کار را در همین جهت به پیش راندم و آن را به فراهم آوردن اسناد و مدارک برای کسانی

3) *Annuaire de L' Ecole Pratique des Hautes Etudes*

* ظاهراً مراد اُسامه بن مرشد کنانی کلبی شیزری مشهور به ابن مُنقذ (۴۸۸-۵۸۴)، است از صلیبئون و صاحب تصانیف متعدّد در ادب و تاریخ است. اثری از او به نام الإعتبار به زبان‌های فرانسه و آلمانی ترجمه شده است و ارجاع درون پرنانزگویا به همین ترجمه باشد. باقوت در معجم الأدباء (ذیل اُسامه بن مرشد بن مُقلّد ترجمه او را آورده و از جمله آثار او کتابی در اخبار خاندانش را ذکر کرده و گفته که آن را دیده است. - مترجم

اختصاص دادم که بعداً خواهند کوشید منظر کلی تقریباً درست و دقیق این تحوّل روان‌شناختی اسلام را مشخص و معین سازند.

در آن زمان، عارفان مسلمان به هیچ رو به ضوابط سفت و سختی که امروز برای آنان می‌شناسیم مقید نبودند. فرقه‌های بکرّیین، اویسیّین، جُنیدیین، بسطامیین^۴ ساخته‌های محض تذکرة الاولیاء نویسان متأخّرند. یگانه رسم تارکان دنیا، برحسب سنّت کهن سامی، پوشیدن «صوف» (جامه پشمین) بود و صوفی در خرّقه از سر به در آوردن همان اندازه آزاد بود که در خرّقه پوشیدن. نامورترین صوفیان متقاضیانی را می‌پذیرفتند که مایل بودند، به مدّت عموماً محدود یا در موقعیتی معین مثل سفر یا حج، به عنوان خُدّام و غلمان، به خدمت گیرند. خادم، به هنگام مرگ شیخ، علی‌الرّسم از او وصیّتی طلب می‌کرد، همین و بس. خادم مرشد خویش را از یاد نمی‌برد و سنن زاهدانه او را روایت می‌کرد همچنان‌که از فقیهی که درس احادیث فقهی او را درک کرده بود روایت حدیث می‌کرد. در پایان قرن سوم هجری، نشانه‌هایی از گروه‌های هواخواهان و مریدان پدید آمد: ذوالنون مصری (وفات: ۲۴۵) و مشایخ خراسان که پیرامون یوسف بن حسین رازی (وفات: ۳۰۱)، ابو حفص حدّاد (وفات: ۲۶۵)، و ابو عثمان حیری (وفات: ۲۹۸) حلقه زده بودند آموزه‌هایی دارند که حمدون قّصار [وفات: ۲۷۱]، در مخالفت با اعتراضات محاسبی [۱۶۵-۲۴۳]، به دقّت و صراحت عرضه داشته بود. اینان نخستین گروهی را شکل دادند که، در آن، وارستگی از امور دنیوی تا بساط گستری و نمایش صدقاتی افراطی با جلب عمدی بی‌زاری خلق پیش رفته بود. این گروه همان ملامتیّه بودند. صوفیان بغداد که، به توالی، حول داود طائی (وفات: ۱۶۵)، معروف کرخی (وفات: ۲۰۰)، سری سقّطی (وفات: ۲۵۶)، و جنید بغدادی (وفات: ۲۹۸) گرد آمده بودند، با حزم و احتیاطی معتدل‌تر، از ملامتیّه متمایز بودند و بالأخص همان نام صوفیّه را حفظ می‌کردند. خرگوشی (وفات: ۴۰۷)، در کتاب تهذیب الاسرار خود (نسخه خطّی برلن، به شماره ۸۳۲، ص ۱۲۸ و بعد)، از اختلافات صرفاً جدلی که این دو مکتب را از یکدیگر جدا می‌سازد یاد می‌کند. سرانجام، به گروه سوم مجزایی به نام اهل البیت باید اشاره کرد که در پیرامون شهرهای

(۴) اوّل بار جُلّابی [هجویری، صاحب کشف المحجوب] (وفات: ۴۶۴) از جنیدیه و طیفوریّه (نه «بسطامیّه» که بعداً عنوان شد) صرفاً به حیث مکتب یاد کرده است.

مقدّس مکه و مدینه و بیت‌المقدّس انزوا جسته و به‌گردِ مرشدانِ خود، ابو عبدالله مغربی [وفات: ۲۹۹]، عمرو المکی (وفات: ۲۹۷)، و ابراهیم خوّاص (وفات: ۲۹۱) گرد آمده و با اعتقاد راسخ به یکتاپرستی ضدّ تثلیث پیامبر (توحید) متمایز بودند. آنان، به نام توکل، صورتی بسیار واضح و روشن از درویشی را در زندگی اختیار کرده بودند و نسبت به جدلیون بغداد و خراسان بدگمان بودند.^۵

چنین می‌نماید که، در آن موقع، هنوز خانقاه وجود نداشت. طیّ قرن بعد [قرن چهارم] است که پدید آمدن خانقاه‌های متعدّد را، ابتدا از کرامیه خراسان که بیشتر فرقه‌ای کلامی و فقهی بود، شاهدیم - صومعه‌هایی بیشتر مختصّ پرورش متکلم و فقیه تا زاهد و عارف همچون مدارسی که دیری نگذشت شافعیان، با حمایت و سپس به نفقه دولت، در مقابل آنها بنا نهادند.

حلاج، به پیروی از رسم آن زمان، خادم تنی چند از صوفیان بنام - تستری، عمرو المکی، و جنید بود. در این باب، یادآور شویم که [ابو عبدالله احمد بن محمد] ابن سالم [قرن ۵هـ]، خادم دیگر تستری، پس از اندک زمانی، فرقه سنّی سالمیه را در بصره بنیاد نهاد که فرقه‌ای کلامی و فقهی چون کرامیه بود. این فرقه آموزه‌ای در زهد و عرفان نیز داشت که، در آن، حلاج را مشخصاً به ریاست خود پذیرفت.

حلاج، پس از آنکه تصوّف اختیار کرد، پشمینه را به دور انداخت و به معاش دنیوی گذراند؛ سپس، زندگی خانه به دوشانه رهبانی را آغاز نهاد که هیاهوی همگان، از فقیه و صوفی، را برانگیخت و به تبلیغ توبه و انابه پرداخت. تسنن اسلامی همواره، به یک رشته دلایل سنّتی معهود، نسبت به دعوت بدبین بود؟ و آن به خصوص در نظر دولت مشکوک می‌آمد و نشانه تبلیغ انقلابی شمرده می‌شد و، در گزارش‌های شحنه، لفظ دُعاة براهل بدعت و رافضیان، شیعه هوادار اهل بیت (صاحبانِ حقّ ولایت) یا قرمطیان اطلاق می‌شد. مجازاتی که داعی در معرض خطر آن بود بر همگان معلوم بود. در قرآن (مائده ۵: ۳۷؛ شعراء ۲۶: ۴۹) این مجازات‌ها ذکر شده بود که به ترتیب، از اشدّ به درجات

(۵) خِرّازیه و نوریّه عمر کوتاهی داشتند؛ سهلّیه، پیروان سهل تستری [۲۰۰ یا ۲۰۱-۲۷۳ یا ۲۸۳]، در سال‌هایی حل شدند.

(۶) دعوت به پیامبران اختصاص یافته و محمد آخرین آنهاست.

خفیف‌تر، اعدام، تصلیب، قطع دست‌ها و پاها، و تبعید بود. در عمل، قاعدهٔ تصلیب
مُجرى بود یا دست‌کم سر بریدن پس از قطع دست و پا.^۷

حلاج، در این نقش جدید، با دو صفتِ اهل سنت و صوفیِ قدیم، انگیزهٔ برپا گشتن
هیاهو شد. پس از تبلیغِ خدای حقیقت [= حق] در شمال هند و در ترکستان در میان
بت‌پرستان، برای تبلیغ، به فارس سپس به اهواز و پس از آن به خود بغداد آمد. پس
از سومین سفر به مکه در سن پنجاه سالگی (۲۹۴) با روحیه‌ای به بغداد باز آمد که همه کس
را حیرت زده ساخت. این شگفت‌زدگی که مورخان خبر آن را در آثار خود حفظ کرده‌اند
برای ما نشانهٔ ذی‌قیمتی است. حلاج جرأت آن داشت که، همچون پیامبر از پیامبران،
انبوه خلق را به نام خدا دعوت کند؛ عبدالقادر [وفات: ۵۶۱]، بنیان‌گذار فرقهٔ قادریه، یک
قرن پس از او، همین کار را کرد. اما در زمان حلاج، هیچ‌کس از اهل سنت چنین کاری
نکرده بود. در موارد منفردی، ذوالنون [حدود ۱۸۰-۲۴۵]، تُستری، بسطامی [وفات: ۲۶۱ یا
۲۶۴] از مأموران زیاده‌متعصب دولت آزار دیده بودند. در زمان خلافت معتضد
(۲۷۹-۲۸۹)، نوری [وفات: ۲۹۵] و دوستانش از جانب قاضی باجوئی جدی شده بودند.
اما حلاج از آنان جلو زده بود و آموزهٔ عرفانی تام و تمامی را تبلیغ و علناً تأسیس فرقه‌ای
را موعظه می‌کرد؛ هر گروهی حتی شیعه و معتزله را به زبان خود آنان مخاطب
می‌ساخت؛ می‌گفت: «آن‌کس که جسمش با ریاضت و تعذیب برای فرمان‌برداری
تربیت شده باشد، قلبش وقف کارهای نیک شده باشد، و با تسلط بر نفس در ترک لذات
و شهوات پا بر جا مانده باشد، روح خدا که نطفهٔ مسیح، پسر مریم، با آن بسته شد در او
دمیده خواهد شد... و اعمال او اعمال خدایی خواهد بود...»^۸.

هدف فرقه همین بود. از قوانین فرقه خرده‌ریزهایی بیش به جا نمانده که خصم آنها را
به صورت کاذب جلوه‌گر ساخته است. از مواد آن یکی این بود که، در صورت
عدم استطاعت، می‌شد به جای ادای فریضهٔ حج کارهای نیک معینی انجام داد.^۹ یکی
دیگر مربوط بود به روزه، باز یکی دیگر به اعتکافِ نُه روزه در قبرستان.

(۷) نمونهٔ آن اعدام پی‌پر، اسقف دمشق، در زمان خلافت ولید دوم (ذیحجه ۱۲۵).

(۸) یادآور این بیت حافظ:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد. - مترجم

(۹) این تعمیم یکی از برنهاد (تیز)های بشر حافی (وفات: ۲۲۷) است.

دیری نگذشت که نشر این آموزه با مواعظ حلاج به فرجام غمباری منجر گشت؛ پیش‌بینی آن برای او آسان بود؛ چنین می‌نماید که وی خود، با اشتیاق به قربانی شدن، طالب آن بود. طلب ایثاری از جانب یکی از اهل سنت که برای او «عید قربان» باید یگانه قربانی شرعی باشد. پس از هشت سال زندان و نوعی همه‌پرسی قضات و محاکمه‌ای به عیان نامنصفانه که، در این مقام، مجال سخن گفتن از آن نیست، و سه بار تازیانه خوردن، دست و پایش را بر طبق احکام قرآنی بریدند و، در میان ازدحام انبوه خلق، در بغداد (۲۴ ذی‌قعدة سال ۳۰۹) مصلوبش ساختند.

فرقه‌اش در این هنگام وجود داشت؛ دلیل آن ابراز فرمان‌برداری مریدان و میل‌غانش از او، پس از مرگش، محاکمه و اعدام چهار تن از مریدان او در سال‌های ۳۱۱ و ۳۱۲ که جان باختن را بر ترک مذهب او - مذهب، به روشنی تمام، در اینجا به معنی «فرقه مذهبی» است - ترجیح دادند.

پس از مرگ حلاج، طریقت حلاجیه تجزیه شد. کسانی چون فارس بن عیسی الدینوری^{۱۰} برای همکاری با تجدّد مذهب حنفی که متأثریدی [وفات: ۳۳۳] به آن مبادرت ورزیده بود به خراسان رفتند. کسانی دیگر همچون ابن خفیف [وفات: ۳۷۱]، بیشتر دوست آخرین ساعت تا مرید به تمام معنی حلاج، عناصری از طریقه سالمیه را به تجدّد مذهب اشعری ملحق ساختند.^{۱۱}

از سرنوشت بعدی حلاجیه اهواز و بصره جا دارد جداگانه یاد شود؛ آموزه آنان متعاقباً شکل خاصی یافت که تنها از طریق روایات سخت مشکوک مخالفان با آن آشناییم. یکی از مریدان حلاج، ابوعماره محمد الهاشمی، پس از مرگ حلاج، خود را پیامبری مَلْهَم از روح القدس خواند و دعوی کرد که روح القدس، پس از نزول در وجود حلاج، در وجود یکی از فرزندان او که در انزوای ناشناخته به سر می‌برد

۱۰) وی، در عرفان، نظریات حلاج درباره حُلُول (دمیده شدن روح الهی در آدمی) را پروراند و طریقت حلاجیان حلولی را بنیان نهاد.

۱۱) در این هنگام، شیخ فرقه حلاجی، ابو جعفر بن صباح صیدلانی [قرن ۴ هـ]، برای منحرف ساختن مسیر عرفان، بیهوده حکم تکفیری به ضد نظریات فارس بن عیسی درباره حُلُول صادر کرد که چهار هزار عضو فرقه در عراق آن را تأیید و تصدیق کردند. (جالبی، کشف المحجوب، کتابخانه ملی پاریس، نسخه شماره ۱۰۸۶ فارسی، ص ۱۵۰)

آشپان کرده است. وی، در شهر بزرگ اهواز، این عقیده را شایع ساخته بود که روح محمد در او، روح عایشه در همسر او، و روح ابوبکر در پدر زن او مقیم است. این فرقه در بصره مجمعی سرری داشت و طی مبارزات سیاسی در نشستن بویه‌پیان بر مسند قدرت ذی نقش بود و سپس ناپدید گردید. (بنگرید به «قاضی التئوخی»، کتابخانه ملی پاریس، ar ۳۴۸۲، ص ۵۷a).

اکنون، دیگر در بغداد هوادار حلاج جز در فرقه‌ای نیم‌کلامی نیم‌فلسفی وجود ندارد، که آن نیز به نام حلاجیه خوانده شده و عبدالقاهر بغدادی (وفات: ۴۲۹) و فریدالدین عطار (وفات: ۶۲۷)* [در شرح حال حلاج، تصحیح نیکلسون (تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۱۳۶)] از این فرقه اطلاعاتی به دست می‌دهند. اینان سنی اما آزاداندیش بودند و الهامات حلاج را واقعی می‌شمردند و وجد و جذبۀ او را هم‌طراز جذبۀ موسی در برابر شجرۀ نار می‌شمردند که شنیده بود: «إني أنا رُبُّك (قرآن، طه ۲۰: ۱۲)، و در آن، باد و کلمۀ انا الحق که فراوان بر سرش بحث در گرفته، خداوند بر او ظاهر گشته بود. فقط، به احترام قرآن، سخنان موسی را نقل می‌کردند که می‌گفت: «خداوند گفته است...» در حالی که درباره الهامات نازل بر حلاج همچنان که بر عمر بن الخطاب، می‌گفتند: «حلاج (بن منصور) و عمر گفته‌اند».^{۱۲}

مجادله در سراسر قرن پنجم شدید بود؛ زندگینامه تألیف خطیب (وفات: ۴۶۳) نسبت به حلاج خصومت آمیز است و آن مأخذ غالب زندگینامه نویسان حلب گردید.

مع الوصف، هم در آن زمان، با سرمشق و تقلید حلاج، در خراسان خرمی از اولیا رویانده شد. خطیب بغدادی و پیش از او، مورخ بزرگ محافل صوفی، محمد سلمی [۴۱۲-۳۲۵] حس تحسینی را خاطر نشان می‌سازند که در خراسان همچنان نسبت به تعلیمات و مرگ حلاج وجود داشت - در مرز و بومی که وی، پیش از بازگشت به اهواز و بغداد، در آن به وعظ و ارشاد پرداخته بود. ابوسعید ابی‌الخیر، اولین و مهیج‌ترین شاعر پارسی‌گوی عارف، وجد و جذبۀ حلاج را از همه جذبات دیگر صوفیان برتر می‌دانست. پس از او، فارمدی، مرشد غزالی، سپس یوسف همدانی [۴۴۰/۴۴۱-۵۳۵]، احمد یسوی

* وفات عطار را ۶۱۸، سال قتل عام مغول در نیشابور، دانسته‌اند. - مترجم

۱۲) بسنجید با اعدام التئیمی (۸۲۰) در حلب [مراد عمادالدین متخلص به «نسیمی» از سادات شیراز و از شاعران قرن نهم است که او را به فتوای مایان شیراز به دار کشیدند و مسلخ کردند ← لغتنامه دهخدا، ذیل نسیمی. - مترجم].

[وفات: ۵۶۲]، و فریدالدین عطار [حدود ۵۴۰-۶۱۸] یکی به دیگری خاطره آن شهید را منتقل ساختند - شهیدی که از آن پس اُسوه صوفی کامل برای اخلاف بود. آخرین حسن قبولی که نصیب نام حلاجیه شد، طی قرن‌ها، نه دیگر متوجه طریقت و فرقه و نه حتی انجمن سری ادبی به صورتی که در الگوهای گوناگون آن پیایی در تاریخ دیده شده بلکه تنها متوجه مسلمانان اهل سنت^{۱۳} و فقیهان، متکلمین یا عارفانی است که به صداقت حلاج باور دارند و می‌خواهند آن را با شرع آشتی دهند تا از حلاج قدسی بسازند.

آزاده‌ترین متفکران، باقلانی (وفات: ۴۰۳)، غزالی (وفات: ۵۰۵)، ابن عقیل (وفات: ۵۱۳) به همین هوی بودند؛ لیکن یا همچون ابن عقیل با فشار قدرت دنیوی، که در اسلام بس نیرومند بود، به دلیل قضاوتی که درباره حلاج شده بود، مجبور به برگشتن از قول خود شدند؛ و یا، همچون باقلانی و غزالی، پس از مرگ، با فتوایی قطعی محکوم گشتند. تقی‌الدین بن تیمیه (وفات: ۷۲۸)، مدافع روشن‌بین و بی‌امان پاک‌اعتقادی سنی، در این باب دچار خطا نگشته است. وی، در فتوایی سخت مستحکم، هر آن‌کس را که هوادار قدیس بودن حلاج باشد محکوم ساخته است^{۱۴}. وی، در جای دیگر، تصریح می‌کند که این به دلیل آموزه «اتحاد» یا اتحاد الوهی، «اتحاد المؤمنین»، اتحاد خدا با فرد است همچون تقدیس نان و شراب کاتولیکی یا حلول در مذهب غلاة شیعه. وی آن را با «اتحاد العام المطلق»، اتحاد مطلق خدا با کاینات، در مشرب وحدت وجودی هندی خلط نمی‌کند. او، در این باب، از بسیاری جدلیان سنی صادق‌تر و منصف‌تر است که دیمی صوفیان حلاجی و صوفیان وحدت وجودی همچون عقیف‌الدین تلمسانی را محکوم می‌کنند با دعوی ساده‌گرایانه‌ای که بدبختانه فَن کریم به سال ۱۸۶۸ آن را (دائر خود به نام *Herschenden Ideen*، ص ۶۹-۷۲) بازگرفته است.

در حال حاضر، سوای انجمن‌ها و جمعیت‌هایی همچون قادریه که خاطره طریقت

۱۳) این مسئله نزد شیعیان چندانی مطرح نشده است.

۱۴) مشروح این فتوا را نعمان آلوسی (در جلاء العینین [فی محاكمة الأحمدين])، ص ۵۴ به دست داده است. [برای شرح حال و آثار آلوسی ۱۲۵۳-۱۳۱۷ق، واعظ، فقیه، متکلم، مدرّس و قاضی حنفی مذهب ← دایرة المعارف بزرگ اسلام، ج ۲، ذیل آلوسی (۸)، ابوالبرکات]. - مترجم]

حلاجی در سنت آنان حفظ شده و به او روشی در ذکر^{۱۵} نسبت می‌دهند که مسلماً به اخلاف تعلق دارد، دیگر سنتی آشکارا حلاجی وجود ندارد. بسیاری کسان بر حسب اصل قضائی شافعی حلاج را معذور می‌دارند، همین و بس.

مع الوصف، زنده کردن خاطره حلاج ادامه دارد؛ مدفن بسیار محقر این مصلوب بغداد مقابر بردگان سیاه‌پوست را که گرداگردش جای دارند زیر چتر خود گرفته است و زایران از بلاد دور دست، از حیدرآباد گرفته تا فاس، هر سال به زیارتش می‌آیند.

مفهوم قربانی از زیبایی جاودانی بهره‌مند است - سرمشق قربانی قهرمانانه هرگز قوت خود را از دست نمی‌دهد و خاطره‌اش مرگ ندارد.

□

(۱۵) بنگرید به (انجمن‌های اخوت حجاز) *Le Chatelier, Confréries du Hijaz*، ۱۸۸۷، پانوشت ص ۳۳.